

پاسخ به نوشته صدق رهپو طرزی  
حمله به لنین، بوالهوسی کودکانه  
یا  
تلاش ناکام برای درمان آلام روانی؟

نوشته : ح. دهقانپور

در هفته نهم سال جاری وب سایت "گفتمان" نوشته ای را از آقای صدق رهپو طرزی تحت عنوان "پوتین شاهنشاه روسیه جامه بدل میکند" به نشر رسانید . این نوشته با حمله بر لنین و استالین رهبران حزب کمونیست روسیه آغاز میشود. همه میدانند که لنین و استالین همانقدر از پوتین و سایر حکام فعلی روسیه تفاوت دارند که از نیکلای رومانوف تزار روسیه تفاوت داشتند. ذکر نام لنین و استالین در بحثی که بر روی پوتین و "تغییر جامه اش" میجرخند، نه مناسب است و نه درست. آدم وقتی خواسته باشد جنایات کلیدین، ملا عمر و سیاف را بر شمارد، صدق رهپو طرزی را به دلیل آنکه او نیز از افغانستان است با آنها یکجا محکوم نمیکند، مگر اینکه دیوانه باشد و یا غرض خاصی را از این کار تعقیب کند. صدق رهپو طرزی نوشته اش را با لحن توهین آمیز و اسلوب افترا و اتهام به لنین و استالین آغاز میکند و انقلاب اکتبر را "کودتا" میخواند. این کجی منطق و ناب خوردگی برهان میرساند که صدق رهپو طرزی قصداً هانت به کمونیزم و پیشوایان آن را دارد. مادر این نوشته میکوشیم به مدد اسناد و شواهد نشان دهیم که صدق رهپو طرزی نمادی است از بی خبری و بیچارگی یک افغانستانی که فلاکت، دربدری و آوارگی سرانجام مجبورش کرده تا از راه نفرین بکمونیزم و رهبران آن توجه امپریالیست‌ها و بویژه دستگاه اطلاعاتی آنها را بخود جلب نماید.

نویسنده کیست؟

طوری که از نامش پیداست- نویسنده یک افغانستانی الاصل میباشد که در شهر گوتینگن آلمان زندگی میکند. او اگر بیکار نباشد، یا یک تکسی ران است یا یک زمین شوی و یا مسنول نظافت تشناب ها و یا یک گارگو در بهترین صورت یک سرکارگر (باشی صاحب) خواهد بود. او از نظر اقتصادی به شدیدترین وجهی استثمار میشود و در تمام عرصه ها تحت ستم طبقاتی و ملی امپریالیستی قرار دارد و در رهبرانی اجتماعی از زحمتکش ترین انسان آلمانی الاصل کمتر حساب میشود (زیرا کارگر آلمانی تنها استثمار میشود ولی او هم از نظر زبان تحت ستم قرار دارد و هم از نظر رنگ، پوست و هم از نظر خصوصیات روانی و فرهنگی). او خیلی ساده لوح خواهد بود که نداند، بارنگ سفید در لای خطوط سیاه قوانین اجتماعی آلمان و اروپا در مجموع او یک شهروند "درجه دوم" هست. با اینکه او نمیداند استثمار و ستم در چه و در کجا ریشه دارند و یا میدانند ولی به حقارت و ستمکشی خو کرده است. از انسانی که در این موقعیت اجتماعی قرار دارد، توقع میرود که با بصیرت یک زحمتکش تحت ستم در مقابل سوسیالیزم و کمونیزم و رهبران آن در بدترین صورت موضع بی تفاوتی، بیغرضی و بیطرفی را اختیار نماید و این که مانند کاسه داغ تراش، به حمله توهین آمیز متوصل شود.

نویسنده چقدر سواد دارد؟

نویسنده نامش را اینطور می نویسد "صدق رهپو طرزی". اما آدرس الکترونی اش "صدیق رهپو طرزی" است. صدق واژه مصدر است که ریشه عربی داشته و باشکست ص تلفظ

گردیده و حالت صفت آن راستی و درستی معنی می‌دهد. (فرهنگ دوجلدی عمید ص. 1357). دریک کلام واژه "صدق" از نظر دستور زبان فارسی و عربی اسم نیست و نمیتوان آنرا بجای اسم بکاربرد.

اما "صدیق" (بفتح ص و شدت د) واژه عربی الاصل است که از نظر دستور زبان صفت بوده و بمعنی یار، دوست و رفیق مهربان آمده است. به احتمال قوی والدین صدق رهپو طرزی او را "صدیق" نام کرده اند و در افغانستان بسیار اند افرادیکه "صدیق" نام دارند. اما من او را در این نوشته صدق رهپو طرزی خطاب میکنم.

صدق رهپو طرزی هنگامیکه میخواهد "ادبی" صحبت کند، مینویسد "آنگاهی که لنین در اروپای غربی بحیث مهاجر به سرمیبرد" او مطلب (زمانیکه لنین در اروپای غربی زندگی میکرد) را با مشکلات بیان میکند و دیده میشود که قادر نیست واژه هزاره آسانی در کنار یکدیگر بگذارد و منظورش را توضیح دهد. او نمیداند که بین "به سر بردن" و "سر بردن" تفاوت زیادی وجود دارد و اتفاقاً همان ترکیب نادرست آنرا انتخاب میکند.

اگر یک کمی بیشتر نوشته آقای صدق رهپو طرزی را بررسی کنیم، می بینیم که او با دستور زبان فارسی دری چندان آشناییست و نمیداند که یک فعل در زبان فارسی دری مطابق به زمان و فاعل شکلش را تغییر میدهد. او بین ماضی استمراری و ماضی مطلق فرق نمیکند و در مثل وقتی میخواهد "زمانیکه اروپا دروازه های آزادی را... میکشود"، میگوید "زمانیکه اروپا... میکشوده". نشان میدهد که او با دستور زبان دری آشنایی ندارد. این فلاکت زمانی با رقت چندش آورش نمایان میشود که او خودش "شکلی از فعل را اختراع میکند" و میکوشد فعل "تایید کردن" را با "تائیدن" (واژه ای که در زبان دری هیچ وجود ندارد) برساند. "تایید" واژه عربی است که از نظر دستور زبان مصدر میباشد، فقط در ترکیب با افعال دیگر مانند "کردن" و "نمودن" تفهیم میگردد. وقتی "دن" و "تن" را در اخیر حالت ماضی مطلق فعل غایب میآوریم در بسا موارد از فعل مصدر میسازیم. مانند خرید- خریدن، کشت- کشتن، خورد- خوردن... و غیره. صدق رهپو طرزی یا "میخواهد" ادبی "صحبت کند و با دلیل ضعف مضمن معلومات از دستور زبان، مصدر را مکرر مصدر میسازد.

من بیشتر در مورد املا و انشای صدق رهپو طرزی تماس نمیگرم، زیرا این مبحث نبشته مستقل را ایجاب مینماید.

## "روسیه زندان ملل"

صدق رهپو طرزی مینویسد: "آنگاهی که لنین در اروپای غربی بحیث مهاجر به سرمیبرد و این سرزمین، آرام آرام دروازه های آزادی را بر روی باشنده گانش با تائیدن عصر روشنگری و پایان دوران تاریکی می گشوده، با نگاه نقد آمیز به روسیه می نگریست و در آن زمان آنسرزمین را "زندان ملت ها" خواند. اما، همین مرد، آن گاهی که با کودتائی در این کشور به قدرت رسید برای رهائی ملتهای در بند فرمانی صادر کرد." (همان نوشته)

هنوز حزب بلشویک در روسیه تشکیل نشده بود یعنی او اواخر سالهای 1890 را میگویم، که لنین روسیه را "زندان ملل" خواند. اگر چند در افغانستان "دقیق حرف زدن" بنا بر دلایل متعدد تاریخی مرسوم نگردیده و "ادعا" تا هنوز از "آوازه سرچوک" منشامیگیرد، ولی کسیکه جرات میکند علیه کمونیزم علمی و پیشوایان آن حرف بزند، باید حداقل از سطح قصه های سرچوک و سماوارخانه ها بالاتر بیاید و بین واقعات تاریخی و واقعیات عینی از یکطرف و چرندیات سر خیابان از طرف دیگر فرق قابل شود. در غیر آن اینگونه حرف زدن "خلط کاری عامدانه" است که از "تئوری توطئه" منشامیگیرد. معمولاً یا عوامل اطلاعات بیگانه که وظیفه دارند اذهان عوام الناس را دچار تشنگی و پراگندگی سازند- با خلط کاری و تئوری توطئه کار میکنند. اگر از این دسته که آگاهانه خلط کاری و تشنگی افکار دست میزنند بگذریم، به دسته لفاظ ها و حرفهای از خود راضی میروسیم، که با چند جمله ای که از اینجا و آنجا یاد گرفته اند در هر جابه پر حرفی دست می زنند. وقتی دشمنان لنین و از جمله کارل کائوتسکی، برنشتاین و مارتف علیه لنین حرف میزدند، با منطق کاملاً عالی، با احترام فوق العاده بالین مقابل میگردند و میکوشیدند او را

شکست بدهند و حزبش را تارومار ساخته و از میان بردارند. صدق رهپو طرزی و تمام مخالفین دیگر کمونیزم آزادانکه با این روش بالنین و ایده های او مقابله کنند و تنوری توطنه و چرندگونی های بی اساس رابه احزاب میهنفروش اسلامی بگذارند.

اگر با دقت حرف بزیم، میبینیم که لنین هنگامیکه در هفتم دسامبر 1895 از جانب پولیس تزار پترو گراد دستگیر شد. در دادگاه نمایشی تزار، روسیه را "زندان ملل" نامید. او از سال 1895 تا سال 1900 در سایر بلاد ترتیبی بسر میبرد. او در تبعید اثرش بنام "رشد سرمایه داری در روسیه" را نوشت و از روسیه بعنوان زندان ملل حرف زد. در ماه جولای سال 1903 کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات در بروکسل دایر شد و سپس تحت فشار پولیس بلجیم نتوانست کارهایش رابه اتمام برساند و ناچار به لندن انتقال یافت. "حق ملل در تعیین سرنوشت بدست خویش" که طی آن به تمام ممالک استعمارگر اروپائی گفته میشد. "گورتان را از مستعمرات گم کنید" در برنامه حزب سوسیال دموکرات روسیه که در این کنگره بتصویب رسید، شامل بود. مفاد این برنامه در داخل روسیه بواسطه هیئتی که از طرفداران لنین و هواداران پلخانف بروی کاغذ یخته شده بود. و "حق تعیین سرنوشت ملل" که بر زمینه آن روسیه زندان ملل خوانده میشود، کشف لنین یا استالین یا حزب بلشویک نیست و حتی کار جنبش کمونیستی روسیه نیست و سالها قبل در دهه 50 قرن 19 ام کارل مارکس و فریدریش انگلس این حق را برای جنبش پولندیها و قیام سال 1863 قایل شده و این اصل را بکار برده بودند.

لنین زمانی که در اروپای غربی زندگی میکرد، مانند صدق رهپو طرزی ایده ها و افکارش را از این سرزمین که در آن زندگی میکرد به عاریت نگرفته بود. لنین هیچ زمانی هم رنگ زمانه نگردید بلکه از زمانهای آینده و نظام های آینده بشریت پیام می آورد. او با جریان باد به زمین خم نمیشد و صدق رهپو طرزی نیز این مسئله را از او نیاموخته است.

لنین از یک خط فکری یعنی مارکسیزم پیروی کرده است. بین مارکس و لنین احزاب سوسیال-دموکرات اروپا که بعدها در انترناسیونال دوم گرد آمدند-، قرارداد. کارل کائوتسکی پیشتر از لنین و بعدتر از مارکس در مورد "حق تعیین سرنوشت ملل بدست خود" بطور مفصل در مقابل اتو باویر حرف زده است. رشته سخن بدرازا نکشد، صدق رهپو طرزی یاد را آخر داستان "لیلی و مجنون" هم نمیداند که "لیلی" مذکراست یا مونث و یا میکوشد در اخیر عمر "شاهنشاهی بوش-چنی" با هزیان گونی توجه اولیای امور را در مورد یک خادم از دیده فرو گذاشته شده جلب نماید.

اکنون از زاویه دیگر به درک صدق رهپو طرزی از تاریخ نگاه میکنیم، زاویه ای که روشنفکران لیبرال-نو مورد استفاده قراردادده و میخواهند جنگ افروزی، غارت و چپاولگری سرمایه داری انحصاری یا امپریالیزم را مخفی سازند. زاویه ای که صدور انتخابات فرمایشی، تهدید به تغییر رژیم، حمله بر سرزمین دیگران، دروغگویی، نقض ابتدائی ترین حقوق بین الملل و کشتار بیدریغ انسانها، رقابت بی سابقه بر سر منابع انرژی، مناطق نفوذ سیاسی، تصرف مواد خام و تسخیر بازار مبادله و نیروی کار ارزان از جمله مشخصات درجه یک آن است. دوران جنگهای بزرگ سرمایه داری تقسیم جهان که در انتهای آن بوش و بن لادن بر سر زبانهای افتد. صدق رهپو طرزی میکوشد وارد این زاویه شود. او مانند لیبرالهای-نو (رنگین سینتا، رسول رحیم و یاران) واژه "عصر روشنگری" را با همان بی ماهیت بودنش که غلام سخی ارزگانی مورد استفاده قرار میدهد- در جمله استعمال میکند. به امید اینکه به خواننده القا کند "لنین آزادی ملی را از ممالک اروپای غربی آموخته است". سمنک را از باقلی نمیتوان ساخت!

### عصر روشنگری اروپا،

لنین در بین سالهای 1907 - 1917 در اروپای غربی بسر میبرد. از قرار معلوم صدق رهپو طرزی این سالها را عصر روشنگری اروپا میخواند. من میترسم که تسلط صدق رهپو طرزی به زبان آلمانی نیز چندان خوب نباشد- زیرا کسیکه گرامر زبان خود را نمیداند- روشنیست که زبان دیگران را نیز به مشکل یاد میگیرد. اما امید وارم که صدق رهپو طرزی آلمانی اش

بهبتر باشد و در آن صورت من برایش توصیه میکنم که لطف نموده این کتابها را بخواند. تاریخ سرمایه‌داری. تالیف پروفیسر مایکل یو؛ با ISBN.No. 1-57367-041-6. (خاطراتان جمع باشد این کتابها را کمونیست‌نویسندگان اند) در عقب تجاوز به عراق، تالیف مرکز تحقیقات علوم سیاسی از مرکز تحقیقات علوم سیاسی با ISBN.No. 1-58367-093-9 و یک قرن جنگ، تالیف ویلیام اینگدال، با ISBN.No. 07453 2310 3.

من از این کتابها هیچ چیزی را در اینجانب نقل نمیکنم و دلیل آن هم روشن است. آنها تئیکه با متدولوژی علوم آشناوند و در نوشته‌ها و آثارشان از این متدولوژی استفاده میکنند. به یقین میدانند که واژه‌های سنگین مانند "بیداری"، "پابرجاستن"، "از خواب بیدار شدن"... و غیره وقتی بر قریب‌های سیاسی مطرح میشوند، بر چندین زمینه اشاره میکنند که نویسنده به آن زمینه‌ها مبتنا به اکسیوم‌های مورد پذیرش عام استناد میجوید.

مثلاً: "عصر روشنگری و پایان دوره تاریکی که اروپا آنرا میگذروده!"، حدس میزنیم که منظور صدق رهپو طرزی، دوران ظهور بورژوازی در تاریخ اروپا باشد. یا اون میدانند که این عصر را با نام تاریخ آن مشخص سازد و با میدانند و اینکار را نمیکنند و هراس دارد که اورا نیز "خدای نخواسته در شمار چپ‌های مترقی افغانستان حساب کنند!" (وای از آنروز!).

از نظر اقتصادی، این دوره با ظهور شیوه تولید نوین نعمات مادی در جامعه آغاز میشود. با رشد و گسترش این شیوه تولید اریستوکراسی سنتی اروپا از قدرت افتاده شان و دیدیه شاهزاده‌های تیول دارد رهم میریزد. از نظر سیاسی، قدرت کلیسا از میان رفته و دولت از دین جدا میشود. بورژوازی اهالی ای معینی را که زبان مشترک، خوی و خاصیت تاریخی-روانی مشترک داشته و در یک محدوده معین زندگی میکنند- از طریق مجلس موسسان، رسانه‌های جمعی و انتخابات بجنبش در آورده و ملت‌های بورژوازی را بوجود می‌آورد. تنوری مونتسکیو در شکل عام آن پایه و اساس نظامی میشود که این ملت‌ها را اداره میکند، یعنی قوای سه‌گانه بجای سلطنت مطلقه بر اهالی معینی مسلط میشوند. تغییر بنیادی در این دو پایه اساسی، موجب تغییر در رویای فرهنگی نیز میگردد.

اگر بتاریخ این تغییرات مراجعه کنیم، درمی‌یابیم که صدق رهپو طرزی هنوز بگفته فریدالدین عطار در خم همان کوجه اولی ایستاد است و به انتهای آن با جبین سوال برانگیز نگاه میکند و با مغزش در جدال است که چطور زمین مرکز سیارات نظام شمس نیست؟

تغییر اساسی از نظر اقتصادی، در اروپا با ظهور مارکانتالیزم آغاز میشود. کشف امریکا در 1492 این تغییر را بیشتر تقویه میکند. لنین تقریباً 400 سال قبل از آن به اروپای غربی "مهاجرت" (از استفاده از این واژه معذرت میخواهم) میکند. برخلاف تصورات صدق رهپو طرزی اروپا خیلی پیش "آرام آرام دروازه‌هایش را بر روی تغییر بنیاد اقتصادی" می‌گشوده "نه زمانیکه لنین در آنجا بوده است. با کشف ماشین بخار یعنی فراهم ساختن تسهیلات در تولید و بالا بردن میزان تولید باندازه 85% در قرن 18 اروپا از حالتی که "دروازه‌هایش را می‌گشوده" وارد دوره برگشت ناپذیر تاریخی شد. هنگامیکه لنین در اروپای غربی زندگی میکرد امپراطوری آوگسبورگ و شان و شوکت فردریک ویلهلم دیگر وجود نداشت و "ملت‌های بورژوازی" که شاخص شیب بورژوازی اند سراسر اروپا را فرا گرفته بودند. برای آنکه مسئله را از بیحت متراکم ساده تر بسازیم، چند مثال کوچک می‌آوریم. لنین 120 سال بعدتر از انقلاب کبیر فرانسه که اوج بیداری اروپای غربی را از رخوت مرکبار سلطنت و اریستوکراسی نشان میدهد- به اروپای غربی می‌رود. اگر صدق رهپو طرزی وجود دانشمندان فلاسفه اروپا را "عصر روشنگری" بخواند باز هم مثنوی اش شنونده ندارد زیرا که لنین ده سال بعد از مرگ فردریک نیچه و 80 سال بعد از بیرون شدن کتاب معروف هگل تحت عنوان Grundlinien der Philosophie des Rechts حداقل نیم قرن بعد از بیرون شدن مانیفست کمونیست، 25 سال بعدتر از مرگ کانت، و بیشتر از قرن‌ها بعدتر از مرگ گالیله، .... و غیره به اروپا رفت و اروپا برخلاف تصورات کورکورانه صدق رهپو طرزی، در زمان لنین، از پیشرفت و شکوفائی تاریخی باز مانده بود و بیک نظام ارتجاعی ای که در آن نظام توزیع نعمات بانبروهای مولده در حال رویارویی مستقیم قرار داشت-، مبدل شده

بود. حتی نظام استعماری ویکتوریائی را آمریکا و آلمان به زیر سوال برده و خواهان تقسیم مجدد جهان شده بودند. لنین هنوز در اروپا بود که سگان جهانخوار سرمایه‌داری بر روی یکدیگرشان پریدند و جنگ اول جهانی را برپا کردند.

به اینصورت می بینیم که صدق رهپو طرزی- تاهنوز هم نمیداند، لیلی زن است یامرد. ولی علیرغم آن خوش داردماندتهی مغزانی که دهن شان دردشنام ویدگونی کمونیزم آنقدر باز است که آدم جمجه خالی از مغز شانرا به وضاحت میبیند، بر لنین حمله کند.

## انقلاب یا کودتا؟

صدق رهپو طرزی میگوید که "اما، همین مرد، آن گاهی که با کودتائی در اینکشور به قدرت رسید، برای رهائی ملت‌های در بند فرمانی صادر کرد". آیا بهترینست بعد از آنکه تاثیرات آب جو ارزان از Aldi از دماغ آدم زایل شد و آدم بتواند پنهان و گسترده‌گی اهانت، دروغ و حيله چاپلوسانه ایرا که در سر دارد، درک کند دست بکار شود؟ اگر انقلاب اکتبر 1917 روسیه انقلاب نیست چه انقلابی میتواند انقلاب باشد؟ آیا با اینگونه قلب ماهیت کردن مفاهیم سیاسی و تاریخی میتوان گفت که جهان شاهد یک انقلاب بوده؟ و یا انقلابی در دنیا وجود داشته است؟ من میکوشم در اینجانشان بدهم که انقلاب اکتبر روسیه نه تنها یک انقلاب بوده ای، بلکه یک قیام گسترده همه جانبه تحت رهبری طبقه کارگر و اولین حرکت سازمان یافته برای ایجاد جهان نوین بعد از کمون پاریس بود.

غلام محمد غبار مورخ مشهور افغانستان مینویسد: "انقلاب سوسیالیستی مردم روس و موجود شدن دولت شوروی تمام سیاست دوره تزاری روس را در خود روسیه و در آسیا و بطور عام در ساحه سیاست بین المللی از ریشه تغیر داد. اتحاد شوروی که طرفدار مبارزه آزادی ملل شرق بر ضد استعمار غرب بود، استقلال و پیشرفت این ممالک را در برابر استعمار اروپائی یک فتح سیاسی تلقی میکرد. همچنین اتحاد شوروی از مداخله در امور داخلی اینکشورها اجتناب میکرد. ایران در سایه چنین سیاست اتحاد شوروی بود که توانست آزادی خود را تامین کند. اتحاد شوروی به عنوان مشرق زمین ترک و عرب و هندو ایرانی و غیره - یادداشتی بیسابقه و تاریخی خود را اعلام کرده و تمام قراردادهای سری دولت تزاری روس و تجزیه ترکیه و ایران را ابطال نموده بود. اتحاد شوروی خواهان رفاقت شرق در سیاست عدم تعرض بود و در معاهداتی که با افغانستان و ترکیه نمود، آزادی و استقلال کامل ملل شرق را تصدیق و حبشهای آزادیخواهی ملل آنرا شناخت و اختیار ایشان را در انتخاب هر نوع حکومتی که خود بخواهد تأیید کرد" (افغانستان در مسیر تاریخ- ص 502)

تا اینجایم میبینیم که غلام محمد غبار انقلاب کتبرایک انقلاب و حرکت اصولی برفع ملل تحت ستم استعمار، و تغییرات بنیادی در سیاستهای روسیه در قبال جهان سوم میخواند. اما بدا بحال صدق رهپو که بگمانم تاهنوز کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" را باری هم مرور نکرده است در غیر آن از دم وارد معرکه نمیگردید.

حالا بینیم که کودتا چیست: کودتا Coup d' etat توطئه و قیام ناگهانی عده ای از سپاهیان یک کشور برای برانداختن یک حکومت یا تغییر دادن رژیم. (فرهنگ دو جلدی عمید ص. 1661)

با آدم باید بسیار از تاریخ و واقعات بیخبر، بی اطلاع و بی معلومات باشد که انقلاب اکتبر را "کودتا" بخواند و یا از اینگونه کج بحثی غرض خاصی را تعقیب کند. Helena Sheehan یکی از دانشمندان تاریخ امریکائی در کتابش موسوم به (The October Revolution, Marxism in Power) (انقلاب اکتبر- مارکسیزم بر اریکه قدرت) در مورد روز هائیکه انقلاب کتبر اکتبر بوقوع پیوست، چنین مینویسد: ایام بینظیری بود. چنین روز هائی در گذشته ها وجود نداشت و در آینده هانیز شاید بظهور نرسد. اولین انقلاب سوسیالیستی گیتی بوقوع پیوسته بود، انقلابی که در تاریخ نظیرش را نداشت. آنها اکنون کار هائیرا را میگردند که در گذشته ها هیچ انجام نشده بودند و خط نوینی را در تاریخ میگذراند. دیگر هویداست که در دورنمای دید بشر اقی باز شده که حد و حدود خلاقیت انسان را در ایجادگری و آفرینش

از صفر تا آرایش جامعه نوین، تالایتنهای میرساندم امکانات به بدن فضا دمیده و به آن جان بخشیده و همه چیز را در دسترس قرار داده است. فضا رزم آزما و ایجادگر شده است.<sup>1</sup>

دیده میشود که یک امریکائی دانشمند با غلام محمد غبار مورخ افغانستان هم نظر میباشد. و صدق رهپو طرزی بنابه هردلیلی که دارند نسخه خود را بیرون میدهد. من هزاران سند دیگر نظیر این دور میتوانم بشهادت بطلیم و به اثبات برسانم که اطلاق کودتایه انقلاب کبیر اکتبر هذیانی است که از دماغ آدم سالم العقل تراوش نمیکند. یافیل صدق رهپو طرزی خیال هندوستان کرده و هوای ماموریت و سرکاتی افغانستان بسرش زده و یا او آدم بیسوادی است که با هانت به انقلاب اکتبر و لنین میکوشد خود را رنگ و روغن نموده و مطرح سازد.

## چرا انقلاب؟

معمولاً انقلابات بنا بیک سری دلایل اقتصادی و سیاسی بوقوع می پیوندند. روشن است که مطالعه اقتصاد و طرح راه حلهای سیاسی، وضع تاکتیک مبارزه و تعیین خطوط استراتژیک و غیره از یک روز تا روز دیگر بوجود نمی آیند. مضاف بر اینها هر انقلاب باید نتنها ارگان رهبری اش را داشته باشد بلکه این ارگان درگیر و دار و فرار و فرودهای مبارزه با دستگاه سرکوب و اطلاعات نظام حاکم از مراحل متعدد، عبور و تجاربتش را تا حد برپائی قیام و تصرف قدرت سیاسی یعنی قدرت دولتی ارتقا داده باشد. هر انقلابیکه در مسیر علمی و براساس یک دید پیشرو و مترقی حرکت میکند لاجرم از اینراه باید عبور کند، در غیر آن نظام حاکم آنرا سرکوب نموده و قیام کندگان را سرانجام یا مانند اسپار تا کوس و بارانش به چهارمیخ میکشند و از صلیب آویزان میکنند و یا مانند کمونارها در مقابل جوخه آتش قرار میدهند.

یک انسان معمولی که از نظر روانی صحتمند است و از ماحول و جهانیکه در آن زندگی میکند برداشتهای تا حدی درست دارد، میدانند که طفل با گره بستن نطفه اولین گام وجودش را میگذارد و تولدش محصول رشد این گام هاست. در مورد یک انقلاب سیاسی آگاهانه که در مبارزه طبقات متخاصم ریشه دارد و از یک ایدئولوژی یادیدگاه معین سرچشمه میگردد، نیز این حقیقت صدق میکند. اولین گامها در جهت برپائی انقلاب کبیر اکتبر در سال 1917 بلکه در سال 1903 یعنی با تدویر کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات روسیه آغاز شده بود. تصرف قدرت سیاسی به نفع طبقه کارگر بر مبنای اصول عام مارکسیزم و استراتژی تصرف قدرت در این کنگره بتصویب رسیده بود. کتاب همیشه ماندگار لنین (چه باید کرد) مبنای این استراتژی بود. در این کنگره برنامه ای به تصویب رسیده بود که طی آن طبقه کارگر روسیه و توده های دهاقین در اتحاد با ملل تحت ستم استعماری تزار نیکلای رومانف، قدرت سیاسی را از طریق فخر انقلابی تصرف نموده و راه را در جهت استقرار یک حکومت سوسیالیستی باز نماید. برنامه آتی این انقلاب دستیابی به جامعه بدون طبقه و عاری از هر نوع ستم و استثمار یعنی کمونیزم بود. آدم یا باید بسیار naive و یا بسیار ناتوان باشد که سیر رشد و تکامل انقلاب کبیر اکتبر را از سال 1903 تا سال 1917 یعنی تحولات را طی 15 سال و بویژه واقعه سال 1905 روسیه را نبیند. یک چنین امانتوری روشن فکرانه با پروئی است یا بنمایش گذاشتن نمونه اسف انگیز نادانی .

از John Catalinotto نقل میکنیم: "انقلاب اکتبر خواست کسانی بود که شعارشانرا نان، صلح و زمین تشکیل میداد"<sup>2</sup>. در سالهای که حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بنیانگذاری شد، نیکولای رومانف دوم براریکه قدرت تکیه زده بود، او و اطرافیان بر 70 میلیون روس و 90 میلیون اهالی مستعمرات روسیه با شلاق و جوبه دار فرمان میراند. John Catalinotto می

<sup>1</sup> - It was an extraordinary time. There had never been a time like it before, nor could there ever be a time like it again. It was the world's first socialist revolution and as such it had no precedents. They were doing something that had never been done before, opening up a new line of historical development. There seemed to be unlimited scope for human creativity in this monumental enterprise of building from scratch a whole new social order. The air was alive with possibilities and everything was up for grabs. It was challenging and exhilarating.

<sup>2</sup> - چه کسانی انقلاب اکتبر را انجام دادند.

**نویسد:** "تزاریرای توسعه امپراطوری اش 10 میلیون دهقان را در مسلخگاه خونبار جنگ جهانی اول فرستاد. تمارچ سال 1917 یکنیم میلیون از آنها نابود و چهار میلیون زخمی و معیوب گردید. کشور در حال ویرانی بود<sup>3</sup>." **این گفتار شاید به جناب صدق رهپو طرزی "روسیه شناس کبیر افغانستان؟! تفهیم نماید که چه کسانی صلح می خواستند.**

"در زمستان سال 1916-1917 زنان کارگر که شوهران شان یادر جنگ کشته شده و یا هنوز عسکر بودند بیشتر از 60 ساعت در هفته در فابریکه های سرد در حالیکه صندوقی راکه بر آنها مینشستند نیز باید بکرایه میگردفتند. کار میگردند. آنها بامزدی که از این کار شاقه میگردفتند بشکل میتوانستند نان خشک بخرند<sup>4</sup>." **جان رید John Reed روزنامه نگار معروف امریکائی خود ناظر وقوع و پیروزی انقلاب کبیر اکبر بوده و واقعات را از سال 1916 به اینطرف تاریخ وارثیت نموده است، در کتابش موسوم به (ده روزیکه جهان را تکان داد) احصائیه زیرین را گزارش میدهد:**

| افلام خوراکه          | قیمت در ماه اگست 1914 | قیمت در ماه اگست 1917 | % از دیاد قیمتها |
|-----------------------|-----------------------|-----------------------|------------------|
| یک قرص نان سیاه       | 0.02                  | 0.12                  | 330%             |
| یک قرص نان سفید       | 0.05                  | 0.20                  | 300%             |
| یک فونت گوشت گاو      | 0.22                  | 1.10                  | 400%             |
| یک فونت گوشت گوساله   | 0.26                  | 2.15                  | 727%             |
| یک فونت گوشت خوک      | 0.23                  | 2.00                  | 770%             |
| یک فونت هارینگ (ماهی) | 0.06                  | 0.52                  | 767%             |
| یک فونت پنیر          | 0.40                  | 3.50                  | 754%             |
| یک فونت روغن مسکه     | 0.48                  | 3.20                  | 557%             |
| یک درجن تخم مرغ       | 0.30                  | 1.60                  | 443%             |
| یک کروشکا شیر         | 0.07                  | 0.40                  | 471%             |

منبع: جان رید: ده روزی که جهان را تکان داد (Ten Days That Shck the World) ص. 274

از گفتار این دو نفر میتوان درک مرد که چه کسانی شعار "نان" را بالا کرده بودند. بطور خلاصه در سال 1917 قبل از آغاز انقلاب نرخها بطور اوسط 556% بالا رفته بود که 51% از دستمزد کارگران و پیشه وران بالاتر بود. قیمت یک آرشین کتانی نظر به سال قبل 1233% بالا رفته بود و یک جوره کفش عادی 1097% قیمت تر شده بود.

بعد از سقوط رژیم تزاری سوسیالیستهای انقلابی (SR's) و کادتها بقدرت رسیدند و کرنسکی رئیس بجای آنکه به جنگ اختتام بخشد با فرانسه و انگلستان مخفیانه معاهده ای را امضا کرد که به جنگ ادامه بدهد تا جرمنی از قدرت افتاده و روسیه یک قسمت ترکیه و یک بخش عظیم ایران را تصاحب نماید. (چیزیرا که میر غلام محمد غبار نیز به آن اشاره میکند و میگوید که دولت بلشویکها آنرا مطرود اعلان کرد)

بلشویک ها که خواهان خاتمه جنگ امپریالیستها برای تقسیم جهان بودند، شعار مخالفت با جنگ را بلند کرده و در بین سربازان به تبلیغ وسیع علیه جنگ دست زده و آنها را علیه جنگ سازماندهی میگردند. از جانب دیگر دهقانان میگفتند که تزار از بین رفته، چرا حکومت سوسیالیستهای انقلابی که وعده میدادند زمین از آن کشتکار است، زمینهای ملاکین بزرگ را تقسیم نمیکند. حکومت بجای تقسیم زمین بسرکوبی دهقانان دست زده و آنها را مانند سالهای قبل مجبور به اطاعت از قوانین ملکیت مالکین بر زمین میساخت. بلشویکها در مخالفت

<sup>3</sup> - To expand his empire, the czar dragged 10 million peasants into World War I's bloody slaughter. One and a half million people had been killed by March 1917, and another 4 million maimed. The همان کتاب

<sup>4</sup> - همان کتاب.

با این قانون مستبدانه مالکین بزرگ ارضی، به روستاها رفته و دهقانان را به قیام مسلحانه تشویق کرده و جنبش آنها را با جنبش کارگران در شهر پیوند میدادند. سرمایه‌داران روسیه در سال 1914 قانون نسبت 1 بر 900 را وضع کرده بودند (یک سهم کارگر و 900 سهم سرمایه‌دار) این قانون بواسطه حکومت موقت تحت رهبری کرنسکی تأیید گردید. بلشویکها در مخالفت با این قانون ظالمانه بغایریکته رفته دست بفعالیت میزدند و قیام نهائی را تدارک میدیدند.<sup>5</sup>

در ماه سپتامبر حکومت موقت دستور یک حمله بزرگ را در جنبه جنگ صادر میکند که با شکست مواجه گردیده و صدها هزار سرباز بقتل میرسد. حکومت موقت برای نگهداشتن زمام قدرت جنرال کورنیلوف تزاریست معروف را بایک فرقه عسکر به کوچه و پس کوچه های پتروگراد سرازیر میکند تا بلشویکها را قلع و قمع نماید. کارگران و بویژه زنان و دختران کارگر دست بمقاومت میزنند و کارگران بانبروی جنرال کورنیلوف بمصاف میپردازند و بلشویکهای زندانی را از بندرها میسازند.

حکومت موقت بخاطر آنکه زمام اختیار را از دست ندهد، دست بجدعه انتخابات زد و فکر میکرد حزب بلشویک آنرا تحریم خواهد نمود و با چند نفری که در انتخابات شرکت میکنند- بخود صبغه قانونی داده و با اربابان انگلیسی و فرانسوی میتواند داخل معامله شود. اما حزب بلشویک این انتخابات را تحریم نه بلکه در آن شرکت جست. در تمام شهرهای عمده و از جمله در ماسکو و پتروگراد، حزب بلشویک اکثریت عظیم آرا را بدست آورد. امروز دانشمندان و مورخین غربی و اساتید دانشگاه های معروف دنیا که اهل تحقیق و بررسی اند و مانند آقای صدق رهپو از پیش خود حرف نمیزنند، اعتقاد دارند که بلشویکها، با این انتخابات در حقیقت امر حکومت موقت را از قدرت برکنار ساخته بودند. از ده کارگر هفت نفر آن و از پنج دهقان سه نفر به بلشویکها رانی داده بود. سربازان و ملوانان بطور عموم به بلشویکها رانی داده بودند. آنها بیشتر از بلشویکها خواهان تصرف قدرت، پایان به جنگ، تقسیم اراضی و ملی ساختن بنگاه های تولیدی بودند. شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان ب خود آمده و بمراکز نیرومند قدرت سرخ موازی با دولت موقت وجود داشتند. شعار های "قدرت سرتاسری را بگیرد، بجنگ خاتمه دهید"، "زمینهای ملاکین را تصرف و بدهقانان بدهید!". "تمام قدرت بشوراهای عظیمی نوشته شده و در دیوار خیابانهای ماسکو و پتروگراد را پوشانیده بودند. اما حکومت موقت مانند تمام حکومتهای وابسته و مزدور که بر نیروی با داران شان تکیه میکنند، بر توطئه انگلیس و فرانسسه اتکا کرده و امیدوار بود آنها کاری نکنند، لذا از قدرت کنار نمیرفت. سرانجام غرش توبه های اوروراپایان عمر ننگین حکومت موقت را بجهانیان اعلام کرد.

هنگامیکه امپریالیستهایک انتخابات فرمایشی را برای قانونی ساختن قدرت سیاسی مزدورانش به راه میاندازند و با صد حرامزادگی مردم را بیای صندوقهای رانی میکشانند، و با هزاران ثقلب مزدورترین و میهنفروش ترین برده های بی زبان را بر کرسی قدرت می نشانند- صدق رهپو طرزی و امثالش آنرا "دموکراسی"، "حکومت انتخابی مردم!"، "حکومت قانونی!" و هزاران نام بی مسمی از این قبیل را اختراع میکنند و بر آن می چسبانند. ولی زمانیکه حکومت واقعی ایکه بیشتر از 80% آرای مردم را گرفته بود ب قدرت میرسد آنها آنرا کودتا میخوانند. این سفاهت آگاهانه در راستای دنائت مزدورانه صورت میگیرد و صدق رهپو طرزی و امثالش حتی در این صحنه دلقکهای بیچاره ای اند که با تمام خوش خدمتی های شان باز هم نمیتوانند توجه ارباب را در صدر صحنه جلب کنند.

آدامه دارد.

پایان بخش اول

<sup>5</sup> John Catalinotto, کتاب- WHO MADE THE OCTOBER REVOLUTION